در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۴۰۱
صلاة المسافر

جلسه 199

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

روایتی از امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) به مناسبت ولادت آن حضرت

به مناسبت نیمه ماه مبارک رمضان و ولادت امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) روایتی از آن حضرت را می‌خوانیم: «وَ قَالَ ع هَلَاكُ النَّاسِ فِي ثَلَاثٍ الْكِبْرِ وَ الْحِرْصِ وَ الْحَسَدِ فَالْكِبْرُ هَلَاكُ الدِّينِ وَ بِهِ لُعِنَ إِبْلِيسُ وَ الْحِرْصُ عَدُوُّ النَّفْسِ وَ بِهِ أُخْرِجَ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ الْحَسَدُ رَائِدُ السَّوْءِ وَ مِنْهُ قَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ.»[1]

می‌فرمایند: هر کدام از کبر و حرص و حسد به تنهایی می‌تواند انسان را هلاک نماید. تکبر موجب هلاکت در دین است به این بیان که خضوع و پرستش انسان متکبر آرام آرام کم شده و منیّت او افزایش پیدا می‌کند. همه گرفتاری انسان در منیّت و خود بینی است حتی گاهی اوقات به ذهنم می‌رسد که انسان در بسیاری از ادعیه مأثوره که باید خوانده شود نیز تنها خود را می‌بیند و می‌خواهد خود را حفظ نماید؛ در حالی‌که باید به دنبال دعاهایی باشیم که در آن‌ها تنها تحمید، تسبیح و تهلیل خدای تبارک و تعالی مطرح شده‌است مانند دعای سحر.

وجه شاخص دعای سحر این است که انسان در اسماء و صفات الهی غور می‌کند و در آن تقریباً منیّت مطرح نیست، لذا باید به آن بسیار اهتمام ورزید. نکند ماه رمضان بیاید و برود و ما عادتاً این دعا را بخوانیم اما در آن تأمل نداشته باشیم. هر چند این دعا به این جهت است که انسان خود را به این اسماء و صفات نزدیک نموده و خود را به برخی از آن اسماء و صفات متصف نمائیم اما در هر صورت شاخص اصلی خود اسماء و صفات می‌باشد.

کبر بر اساس منیّت، خودخواهی و خودپرستی سبب هلاکت در دین است و انسان را جایی می‌رساند که انسان می‌گوید: عقل من فلان مطلب را می‌فهمد و حالا اگر مطلبی در دین وارد شده باشد نعوذبالله برای من مهم نیست. کبر سبب می‌شود انسان دست از عبادت برداشته و فقط به درک خود اعتقاد داشته باشد.

علامت کبر این است که انسان می‌گوید: من از همه بهتر متوجه مطالب می‌شوم یا من از همه بیشتر مال دارم یا من از همه بیشتر قدرت دارم یا من از همه بیشتر اعتبار دارم و... امام (علیه‌السلام) در ادامه می‌فرمایند: به واسطه کبر بود که ابلیس مورد لعن خدای تبارک و تعالی قرار گرفت.

حضرت سپس می‌فرمایند: حرص دشمن نفس است. از آن‌جا که حرص مذموم، حرص نسبت به دنیا و دنیا طلبی بوده و نه تنها شامل حرص به آخرت، علم و تقوی نیست بلکه این نوع حرص ممدوح می‌باشد؛ پس به این معنا است که انسان طمع در مال دنیا داشته و سعی کند هر روز وسیله جدید و بهتری تهیه کند. لذا انسان به هر مرحله‌ای که دست یافت درجه حرص نفس بالا رفته و بیشتر از آن‌را درخواست می‌کند.

گاهی اوقات انسان می‌گوید: اگر من فلان مبلغ را داشتم برایم کافی بود و دیگر غصه نداشتم. زمانی‌که خداوند متعال آن مقدار و حتی بیشتر را به او می‌دهد باز هم درخواست بیشتر از آن‌را دارد و هر چه خدای ارحم الراحمین به وی اعطا می‌کند باز هم درخواست بیشتر دارد.

همچنین حرص بر خوردن انسان را پرخورتر می‌کند. یا حرص بر گفتن انسان را حریص بر بیشتر صحبت کردن می‌کند و به صورت کلی کلیه تعلقات دنیا چنین خصوصیتی دارند.

امام (علیه‌السلام) در ادامه می‌فرمایند: آن‌چه سبب شد حضرت آدم (علی نبینا و آله و علیه السلام) از بهشت خارج شد همین حرص بود. خداوند متعال همه چیز را برای انسان قرار داد اما تنها فرمود نزدیک این درخت نرو. ولی ایشان گرفتار وسوسه شیطان شده و از آن درخت استفاده کرد.

در مورد این واقعه برخی مسئله ترک اولی را مطرح نموده‌اند. در مقابل برخی می‌گویند: وسوسه قبل از نبوت ایشان بوده‌است. ما در بحثی که در رابطه با عصمت انبیاء داشتیم آیه «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ»[2] به تفصیل مورد بررسی قرار داده‌و ترک اولی را نپذیرفته‌ایم.[3]

مورد بعد حسد است که به تعبیر امام (علیه‌السلام) فرمانده بدی است و انسان را به سمت بدی‌ها می‌کشد. زمانی‌که انسان به دیگران حسد پیدا می‌کند شروع به تخریب وی کرده و زمانی‌که تخریب او را قانع نکند می‌گوید: قتل او با توجیهات نفسانی جایز است.

شب جمعه حرم حضرت معصومه (علیها السلام) مشرف بودم. در کنار من دو طلبه که یکی از آن‌ها بسیار مسن‌تر از من بود در حال صحبت بودند و معلوم بود طلبه جوان‌تر در حال پرسش از مسائل سیر و سلوک است. در میان صحبت‌های آن‌ها به گوشم خورد که در رابطه با یکی از اساتید حوزه شروع به صحبت کردند. فرد مسن که به حسب ظاهر مرشد بود شروع به اهانت و حرف زدن پشت او کرد. من با خودم گفتم در ماه مبارک رمضان و شب جمعه و در حرم حضرت معصومه (علیها السلام) و در کنار مضجع شریف چگونه این شخص در دام شیطان افتاده‌است؟ با دقت متوجه می‌شویم ریشه آن حسد است.

چه قضایایی در حوزه علمیه که بخاطر حسد بوجود نیامد. در هر صورت نسبت به حسد مراقبه داشته باشیم؛ مثلاً اگر گفتند علم شخصی زیاد است بگوئیم الحمدلله ان‌شاءالله مورد استفاده همگان قرار بگیرد. یا اگر گفتند شخصی نویسنده یا مبلغ خوبی است شما شاکر باشید و از خداوند بخواهید بهتر از آن را نصیب شما نماید.

اما اگر در همان لحظه اول شیطان به سراغ انسان بیاد و امر کند که بگو سواد یا تقوی یا عقل یا اخلاق ندارد رائد سوء است و انسان را قدم به قدم به سمت بدی می‌کشاند. حضرت نیز می‌فرماید: حسد سبب قتل هابیل توسط قابیل شد.

خلاصه مباحث گذشته

گفتیم وتیره که مصغر وتر است، عنوان نافله را نداشته و تخصصاً از ادله سقوط نافله در سفر خارج بوده و نیت آن نماز مستحبی است.

در مورد اجماع و شهرتی که در این مسئله وجود دارد نیز گفتیم مجمعین طبق این قول که وتیره نافله باشد چنین قولی را اختیار نموده‌اند در حالی‌که ما اثبات نمودیم که وتیره عنوان نافله را ندارد؛ در نتیجه به نظر ما وتیره در سفر ثابت است.

استثناء نافله نهاریه

تا اینجا مشخص شد تنها نافله نماز ظهر و عصر در سفر ساقط می‌شود. در مقابل نافله صبح، مغرب و شب ساقط نیست. طبق نظر ما نافله عشاء چون نافله نیست نیز ساقط نمی‌شود.

مرحوم سید (ره) دو مورد را از نماز ظهرین استثناء نموده‌است که مسافر ولو نماز ظهرین را قصر می‌خواند اما در سفر می‌تواند نافله ظهرین را بخواند. مرحوم امام (ره) این دو مورد را ذکر ننموده‌اند.

بررسی مورد اول

مرحوم سید (ره) می‌فرماید: «إذا دخل عليه الوقت و هو حاضر ثمَّ سافر قبل الإتيان بالظهرينيجوز له الإتيان بنافلتهما سفرا و إن كان يصليهما قصرا و إن تركها في الوقت يجوز له قضاؤها.»[4] اگر وقت ظهر داخل شد و این شخص در شهر خود است اما نماز ظهر و عصر را نمی‌خواند، برای او جایز است نافله ظهرین را در حال سفر بخواند هر چند نماز ظهر و عصر را باید قصر بخواند.

دلیل استثناء اول

دلیل این استثناء روایتی است که سند و متن آن به شرح ذیل است:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ وَ هُوَ فِي مَنْزِلِهِ ثُمَّ يَخْرُجُ فِي سَفَرٍ فَقَالَ يَبْدَأُ بِالزَّوَالِ فَيُصَلِّيهَا ثُمَّ يُصَلِّي الْأُولَى بِتَقْصِيرِ رَكْعَتَيْنِ لِأَنَّهُ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ قَبْلَ أَنْ تَحْضُرَ الْأُولَى وَ سُئِلَ فَإِنْ خَرَجَ بَعْدَ مَا حَضَرَتِ الْأُولَى قَالَ يُصَلِّي الْأُولَى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ يُصَلِّي بَعْدُ النَّوَافِلَ ثَمَانَ رَكَعَاتٍ لِأَنَّهُ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ بَعْدَ مَا حَضَرَتِ الْأُولَى فَإِذَا حَضَرَتِ الْعَصْرُ صَلَّى الْعَصْرَ بِتَقْصِيرٍ وَ هِيَ رَكْعَتَانِ لِأَنَّهُ خَرَجَ فِي السَّفَرِ قَبْلَ أَنْ تَحْضُرَ الْعَصْرُ.»[5]

مرحوم صاحب وسائل (ره) نیز عنوان باب را «بَابُ اسْتِحْبَابِ نَافِلَةِ الظُّهْرَيْنِ فِي السَّفَرِ لِمَنْ سَافَرَ بَعْدَ دُخُولِ وَقْتِهِمَا» قرار داده‌است که مشخص می‌شود فتوی ایشان نیز همین مطلب است.

بررسی سند روایت

مرحوم شیخ (ره) به احمد بن الحسن بن علی بن فضال دو سند دارد که دو نفر در آن‌ها مواجه با اشکال هستند: الف- علی بن محمد بن زبیر. ب- ابن أبی جیّد. راجع به این دو نفر بحث وجود دارد چرا که این دو نفر توثیق خاص ندارند.

مرحوم اردبیلی (ره) در مورد ابن أبی جیّد می‌فرماید: «لم يذكر بمدح و لا ذم صريحا.»[6] اما چون ایشان اولاً از مشایخ مرحوم نجاشی (ره) است و مرحوم نجاشی (ره) ملتزم به این است که روایت با واسطه نکند مگر با وساطت شخص ثقه و ثانیاً از مشایخ اجازه است، پس این روای توثیق عام دارد.

اما در مورد علی بن محمد بن زبیر این نکته وجود دارد که مرحوم نجاشی (ره) در مورد ترجمه أحمد بن عبدالواحد بن أحمد

البزاز می‌فرماید: «کان قویا في الأدب، قد قرأ کتب الأدب علی شیوخ أهل الأدب، و کان قد لقي أبا الحسن علي بن محمد القرشي المعروف بابن الزبیر، و کان علوا في الوقت.»[7] یکی از امتیازات احمد بن عبدالواحد این است که با راوی محل بحث ملاقات داشته است.

در تعبیر «کان علوا في الوقت» سه قرائت وجود دارد: الف- علواً: اگر بگوییم ضمیر «کان» به علی بن محمد بن زبیر بر می‌گردد یعنی وی «علواً فی الوقت». یا امکان دارد ضمیر به خود أحمد بن عبدالواحد برگردد که در این صورت باید بگوئیم در زمانی ملاقات مذکور رخ داده‌است که أحمد بن عبدالواحد مکان و جایگاهی داشته‌است.

ب- غُلواً: اگر ضمیر کان به علی بن محمد بن زبیر برگردد یعنی وی عنوان غالی را داشته‌است.

ج- غَلواء: یعنی أحمد بن عبدالوحد در اوائل جوانی بود و با علی بن محمد بن زبیر ملاقات داشت که در این صورت اسم کان نیز حتما به عبدالواحد بر گردد. طبق این قرائت نه توثیق و نه تعریفی برای راوی محل بحث محسوب نمی‌شود.

مرحوم کلباسی (ره) در سماء المقال جلد 2 صفحه 275 می‌فرماید: در مورد این لفظ اختلاف وجود دارد. مرحوم بهبهانی(ره) آن‌را غلو و مرحوم بحر العلوم (ره) آن‌را عُلو خوانده‌است. مرحوم بحر العلوم (ره) می‌فرماید: عُلو به این معنا است که علی بن محمد بن زبیر از لحاظ سند اعلی مشایخ زمان خود بوده‌است.

به نظر مرحوم میرداماد (ره) نیز باید غُلواً فی الوقت خوانده شود لذا ایشان در مورد معنای عبارت می‌فرماید: «ای کان غایة فی الفضل و العلم و الفقه و الجلالة فی الوقته و أوانه.» برخی مانند مرحوم جزائری (ره) در لولوة البحرین توقف نموده‌اند.

مرحوم تستری (ره) پس از نقل کلام مرحوم میرداماد (ره) در حاشیه بر استبصار می‌فرماید: «معناه ان سنده کان عالیاً حیث روی علی بن فضال الذی هو شیخ العیاشی الذی هو شیخ الکشی.»

اما به نظر ما احتمال اول و دوم صحیح نیست. غلو به این جهت صحیح نیست که نجاشی در مورد راوی دیگری به نام إسحاق بن الحسن بن بکران تعبیر «کان في هذا الوقت علوا» را دارد اما در ادامه می‌فرماید: «له رسالة فی الرد علی الغلاة.» قرینه دیگر این‌که مرحوم نجاشی (ره) نیز به جهت کم بودن سن وی تصریح دارد که از وی روایتی را نقل نمی‌کند.[8]

مرحوم کلباسی (ره) در این باره می‌فرماید: دأب بزرگان و محدثین این بوده‌است که شیخ الاجازه خود را یک شخص جوان و تازه به سن رسیده‌قرار نمی‌داده‌اند.

ضمن این‌که تعبیر به غالیاً فی الوقت معنای مفهوم و مشخصی ندارد لذا برای اشاره به غلو یک راوی می‌گویند: کان غالیاً. تعبیر وقت نیز مشیر به این مطلب است که قید قبل در مورد زمان است.

مرحوم خوئی (ره) نیز احتمال سوم را پذیرفته و می‌فرماید: «بل الصحیح أن کلمة غلوا بالغین المعجمة و الضمیر في قوله و کان غلوا یرجع إلی أحمد بن عبد الواحد و معناه أن لقاء أحمد بن عبد الواحد، علي بن محمد بن الزبیر کان في عنفوان شبابه.»[9]

به نظر ما هر دو طریق در این روایت قابل تصحیح است خصوصاً طریقی که در آن أبوجید واقع شده‌است لذا سند روایت به نظر ما مواجه با اشکال نیست.

---

[1]. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط ـ القديمة)، ج1، ص: 572 و بحار الأنوار (ط ـ بيروت)، ج75، ص: 111.

[2]. اعراف،20.

[3]. https://fazellankarani.com/persian/lessons/view/3240/.بحث برائت، 19/3/1389 جلسه 121.

[4]. العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج، ص: 160.

[5]. وسائل الشيعة، ج4، ص: 85.

[6]. جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الأسناد، جلد : 2 صفحه : 428.

[7]. رجال النجاشي ـ فهرست أسماء مصنفي الشيعة، ص: 87.

[8]. «إسحاق بن الحسن بن بكران أبو الحسين العقرائي التماركثير السماع، ضعيف في مذهبه، رأيته بالكوفة و هو مجاور، و كان يروي كتاب الكليني عنه، و كان في هذا الوقت علوا فلم أسمع منه شيئا. له كتاب الرد على الغلاة، و كتاب نفي السهو عن النبي صلى الله عليه و آله، و كتاب عدد الأئمة.» رجال النجاشي ـ فهرست أسماء مصنفي الشيعة، ص: 74.

[9]. معجمرجالالحديث ج : 12 ص : 141.